

# ولایت فقیه از دیدگاه علامه مجلسی

..... ابوالفضل سلطانمحمدی\*

## مقدمه

در بررسی دیدگاه علامه مجلسی درباره ولایت فقیه به معنای «حکومت فقیه» و به عنوان نظریه جایگزین «حکومت سلطنتی» و یا هر نوع نظام سیاسی دیگر، این سؤالات مطرح می‌شود که با توجه به واقعیات تاریخی و تحولات سیاسی، اجتماعی جامعه عصر صفوی، آیا مجلسی می‌توانست ارائه‌کننده نظریه ولایت فقیه در قبال حکومت سلطنتی که نظریه رایج در فرهنگ سیاسی آن روز به شمار می‌رفت بوده باشد، و حتی در صورت امکان طرح نظریه ولایت فقیه به معنای حکومت فقیه، آیا ایشان با مانعی از سوی دستگاه سیاسی حاکم مواجه نمی‌شد؟ و نیز آیا جامعه دینی و سیاسی و نیز عالمان شیعی زمینه و آمادگی پذیرش این نظریه بدیع سیاسی و دینی را داشتند که دست کم در مقام نظر و اندیشه به طور آزادانه حکومت را حق مشروع و قانونی فقیه عادل جامع شرایط بدانند و آن را اظهار و تأیید کنند؟ اینها پرسش‌هایی است که به نظر می‌آید پاسخ آن را پیش از آن که در آثار مجلسی جست‌وجو کنیم باید در واقعیات تاریخی و ضرورت‌های سیاسی، اجتماعی آن دوران بیابیم؛ بدین معنا که سلطه مطلق پادشاهان صفوی و نیز محدودیت‌های سیاسی، اجتماعی آن دوره، سبب شد که اولاً، در صورت امکان ارائه و اظهار نظریه ولایت فقیه، تحقق عینی آن در جامعه سیاسی آن روز محتمل نباشد؛ ثانیاً، این اندیشمند شیعی به جای نظریه‌پردازی در باب حکومت، سعی در اصلاح حکومت موجود را داشته باشد تا با همسو ساختن و هدایت حاکمان

\* حجة الاسلام ابوالفضل سلطانمحمدی پژوهشگر پژوهشکده اندیشه سیاسی اسلام.

سیاسی به تعالیم دینی، خواسته‌های دینی و سیاسی فقهای شیعه را به دست مجریان حکومت صفوی محقق و پیاده سازد.

از این منظر اگر حکومت صفویه را مورد مطالعه قرار دهیم، به این نکته مهم پی خواهیم برد که عالمان شیعی این دوره از جمله مرحوم مجلسی، سلاطین صفوی را ملزم می‌ساختند که در سطح کلان مجری دیدگاه‌ها و خط مشی‌های سیاسی، فرهنگی عالمان دین باشند؛ از این رو حاکمان صفوی از لحاظ نظری پیرو و تابع فقهای امامیه بودند. گذشته از مقام نظر که مستقلاً در تبیین اندیشه سیاسی مجلسی به تحلیل آن خواهیم پرداخت، در مرحله اثبات و عمل سیاسی نیز علامه مجلسی را می‌توان از مدافعان نظریه «ولایت فقیه» به معنای تصدی امور سیاسی توسط فقیه عادل جامع‌الشرایط به شمار آورد، زیرا وی در زمانی که فقیه جامع‌الشرایط مبسوط‌الید نبود و محدودیت‌های سیاسی، اجتماعی مانع از دستیابی فقها به حکومت و قدرت سیاسی بودند، در حد امکان بخش مهمی از وظایف سیاسی، اجتماعی فقیه را بر عهده داشت و بدین وسیله به تصحیح و اصلاح اعمال و رفتار سیاسی حاکمان صفوی و نیز هدایت و ارشاد پادشاهان این سلسله می‌پرداخت. تصدی سمت شیخ‌الاسلامی اصفهان، پایتخت پادشاهان صفوی، و منصب قضاوت و امامت جمعه این شهر در دوران سلطنت شاه سلیمان و شاه سلطان حسین و نیز واکنش او در برابر مسائل و مشکلات سیاسی اجتماعی آن دوران، از قبیل ملزم ساختن شاه صفوی به صدور فرمان منع شراب، منع جنگ طوایف، مبارزه و جلوگیری از رشد و توسعه فرهنگ صوفی‌گری، رسیدگی به تظلمات مردم و نیز صدور فرمان‌های امر به معروف و نهی از منکر مؤید این برداشت تاریخی است. او با قبول این مناصب سیاسی و مذهبی مهم‌ترین و اساسی‌ترین وظیفه ولی فقیه در عصر غیبت را که همان تبلیغ و ترویج دین و مذهب تشیع و نیز قضاوت و داوری در بین مسلمانان است به خوبی انجام داد.

### ولایت فقیه از دیدگاه علامه مجلسی

از لحاظ نظری، مرحوم مجلسی درباره ولایت فقیه به عنوان نظریه جایگزین برای قدرت سیاسی حاکم غیرفقیه (پادشاهان)، بحث مبسوطی را در آثار خود ارائه نداده است. گرچه می‌توان دیدگاه وی درباره ولایت فقیه در عصر غیبت را اجمالاً از شرحی که بر «مقبوله عمر بن حنظله» نگاشته و نیز توضیحاتی که درباره انواع ریاسات داده به دست آورد.

مجلسی در *مرآت العقول* - که شرح بر کتاب کافی است - در شرح «مقبوله عمر بن حنظله» آن را موثق و مورد قبول اصحاب امامیه دانسته و در توضیح این قسمت از روایت «فائنی قد

جعلته علیکم حاکماً» می‌نویسد: به این جمله از حدیث مذکور استدلال شده بر این که فقیه نایب امام علیه السلام است در هر چیزی و در هر امری مگر امری که با دلیل استثنا شود. مجلسی در شرح مفردات این حدیث می‌نویسد: ظاهر و مراد از لفظ «حاکم» همان قاضی است، کسی که در وقایع خاصه حکم می‌کند و حکم را تنفیذ می‌کند و مراد از آن مفتی نیست، یعنی کسی که احکام شرعی را عموماً بیان می‌کند.

مجلسی از جمله شرایط قاضی، اجتهاد و افضلیت او در تمام خصال و صفاتی می‌داند که در مقبوله ذکر شده است؛ از قبیل فقاہت، عدالت، وثاقت، ورع و تقوا؛ بنابر این از شرح و تفسیر مجلسی بر مقبوله عمر بن حنظله در خصوص ولایت فقیه به صراحت استفاده می‌شود که تنها نیابت فقیه از امام علیه السلام در تصدی منصب قضاوت است و در امور غیر قضایی که لازمه ولایت مطلقه فقیه در عصر غیبت است چنین نیابتی ندارد.<sup>۱</sup>

وی در ادامه شرح مقبوله عمر بن حنظله، از یکی از علما - که به «بعض الافاضل» تعبیر کرده - شرحی را درباره ولایت و نیابت فقیه از امام علیه السلام که مستفاد از این روایت است نقل کرده و در خاتمه آن، بیان او را متین دانسته است، گر چه به نظر مجلسی بسیاری از مطالب آن خالی از اشکال نیست. علامه مجلسی بعد از نقل قول این دانشمند، وعده تألیف رساله‌ای مستقل در خصوص «ولایت فقیه» را داده است؛ لیکن بعد از آن موفق به انجام آن نگردید. شاید برخی از ملاحظات سیاسی و اجتماعی آن روز، علامه مجلسی را از اظهار نظر و ارائه عقیده باطنی خود در خصوص این مسأله باز داشته است.

از نظر مجلسی ریاست‌طلبی در دین اسلام، به طور مطلق، ناپسند و خصلتی مذموم معرفی نشده است، بلکه ریاست مذموم، ریاست بر اساس ظلم و جور و باطل و نیز ریاستی که فی‌نفسه مطلوب انسان باشد؛ اما ریاستی که برای اجرای اوامر خداوند و هدایت بندگان او و نیز به منظور اقامه امر به معروف و نهی از منکر باشد، ریاست ممدوح و مشروع به حساب می‌آید.<sup>۲</sup>

همچنین او لفظ «والی» را بر فقها نیز اطلاق کرده است؛ در شرح این سخن امام علی علیه السلام «ولاتختانوا ولا تکم»، در معنای «ولات» می‌نویسد:

والولاية جمع الولي والمراد بهم الأئمة، أو الأعم منہم و من المنصوبین من قبلہم، خصوصاً بل عموماً؛<sup>۳</sup> مراد از کلمه ولات، ائمه معصومین علیہم السلام یا اعم از ایشان و منصوبین از جانب آنها به نصب خاص بلکه به نصب عام هستند.

روشن است که مقصود وی از «نصب عام»، ولایت عامه فقهای شیعه در عصر غیبت است. این عبارت مجلسی صریح در جواز تصدی امارت و ولایت از سوی فقیهان

جامع‌الشرایط در زمان غیبت امام‌العجلای است. با این توضیح می‌توان دیدگاه تأییدآمیز علامه مجلسی دربارهٔ جواز و حتی رجحان تشکیل حکومت اسلامی و تصدی ریاست دنیوی توسط فقیه عادل در عصر غیبت را به دست آورد؛ به تعبیر دیگر، در صورت فراهم آمدن شرایط مناسب برای استقرار حکومت شیعی، ریاست عالم عادل نسبت به دیگران که فاقد شرط علم و عدالت و شجاعت و تدبیر در امور سیاسی هستند، اولویت و ارجحیت دارد؛ این مطلب از نظر عقلی و عقلا امری خدشه‌ناپذیر است.

لیکن این نکته را هم باید در نظر داشت که مجلسی در زمان تقیه، اقدام قهرآمیز و نظامی را برای خارج ساختن حکومت و قدرت سیاسی از دست غیرشیعیان یا حاکمان جور و دست یافتن شیعیان به آن را توصیه نمی‌کند، همان طور که سیرهٔ فقهای بزرگ شیعه نیز بر همین بوده است، زیرا مجلسی از جمله کسانی است که بر اساس مفاد روایات، زمان و حال ائمه‌السلام بعد از امام حسین تا ظهور امام زمان (عج) را، حال ترک قتال و تقیه معرفی کرده است؛<sup>۴</sup> البته ایشان ترک قتال با دشمنان دین و نیز تقیه در برابر مخالفان را مشروط بر این می‌داند که تقیه شیعیان در عصر غیبت منجر به فساد، بطلان و اضمحلال دین نگردد؛<sup>۵</sup> بنابراین مبارزه با حکام جور در صورتی که دین در معرض تهدید باشد، از نظر وی امری لازم و واجب است. در این جا برای توضیح بیشتر نظر علامه مجلسی در خصوص جواز و حتی لزوم تصدی فقها و عالمان دینی بر ریاست‌های دینی و دنیوی (حکومت، ولایت و قضاوت) بیان مفصل ایشان در این باره را از کتاب بحارالانوار و مرآت العقول ذکر می‌کنیم:

وی در بحارالانوار روایتی را در نکوهش ریاست‌طلبی بدین مضمون نقل کرده است:

معمربن خلاد در نزد امام‌العجلای سخن از مردی به میان آورد و گفت او ریاست را دوست دارد. امام‌العجلای در پاسخ او در مذمت ریاست‌طلبی فرمود: ضرر ریاست‌طلبی بر دین مردم مسلمان، از ضرر دو گرگی که معتاد به صید و دریدن و هلاک ساختن طعمه خود باشند و به گلهٔ گوسفندی که چوپان‌های آن متفرق شده حمله برند و زیان رسانند بیشتر خواهد بود.

مرحوم مجلسی در شرح این حدیث ابتدا ریاست را در یک تقسیم کلی به دو قسم ریاست ممدوح و پسندیده و ریاست مذموم و ناپسند تقسیم کرده و سپس مصادیق هر یک از این دو نوع ریاست را به تفصیل بیان کرده است:

وی از مصادیق ریاست ممدوح، ریاست انبیا و اوصیا را می‌داند که خداوند این نوع ریاست را به خواص بندگان خود، یعنی پیامبران و اوصیاء‌السلام، به منظور هدایت و ارشاد مردم و نیز دفع فساد از ایشان عطا کرده است و چون ایشان معصوم از خطا و گناه و مؤید به عنایات ربّانی هستند، پس امین و مصون از این هستند که غرضشان از این ریاست، تحصیل اغراض دنیایی

باشد؛ بنابراین هرگاه پیامبران یا اوصیای آنها در صدد طلب این ریاست برآیند، غرض آنها فقط شفقت بر بندگان خدا و نجات ایشان از مهالک دنیوی و اخروی خواهد بود؛ همان گونه که حضرت یوسف علیه السلام فرمود: «اجعلنی علی خزائن الأرض ائنی حفیظ علیم»؛<sup>۶</sup> اما در مورد سایر مردم، ریاست‌های حق و باطلی است و این ریاست‌ها مشتبه خواهد بود، و به حسب نیت و انگیزه‌ها و اختلاف حالات ایشان قابل تقسیم به ریاست حق و باطل است.

مجلسی در ادامه به تشریح سه نوع ریاست می‌پردازد که عموماً از وظایف و شؤون فقها به حساب می‌آید و می‌گوید: برخی از این ریاست‌ها که مقسم ریاست حق و باطل واقع می‌شود، قضاوت و داوری در بین مردم است. به گفته وی قضاوت امر خطیری است و شیطان را در آن تسویلاتی است؛ از این رو در اخبار و احادیث از تصدی امر قضا تحذیر و منع شده است؛ لیکن کسی که اطمینان به خود دارد و گمان دارد که فریب شیطان را نمی‌خورد، در زمان حضور و بسط ید امام علیه السلام هرگاه امام او را بر امر قضا تکلیف کند، قبول آن بر او واجب خواهد بود و در زمان غیبت امام علیه السلام مشهور «میان فقها» آن است که بر فقیه جامع شرایط حکم و فتوا، تصدی «امر قضا» واجب است، به وجوب عینی یا به وجوب کفایی.

وی در تشخیص این نوع ریاست که آیا ریاست حق است یا باطل می‌گوید: اگر غرض «فقیه» از تصدی امر قضا اطاعت امام خود، شفقت و دلسوزی بر بندگان خدا، احقاق حقوق و حفظ فروج و اموال و اعراض مردم از تلف باشد و نیز غرض او برتری جویی و «ترفع» بر مردم، تسلط بر ایشان، جلب قلوب آنها و کسب مدح و ثناگویی از طرف ایشان نباشد، این نوع ریاست، ریاست حقی است که به وسیله آن خدا را اطاعت کرده و از امام خود پیروی نموده است؛ اما اگر غرض «فقیه» از تصدی مقام قضاوت، کسب مال حرام و جلب قلوب خواص و عوام و مانند آن باشد، این ریاست از نوع ریاست باطل خواهد بود که در اخبار و روایات به شدت مذمت و از آن تحذیر شده است.

مجلسی نوع دیگری از ریاست باطل را متذکر می‌شود که بدتر از ریاست فوق بوده و حد شرک به خداست و می‌نویسد: بدتر از ریاست مذکور، ریاست کسی است بر آنچه که حق او نبوده و سزاوار و شایسته آن نیست ادعا کند، مانند کسی که منصب امامت و خلافت را ادعا و تصاحب نماید و با ائمه حق معارضه کند. قریب به این نوع ریاست، ریاست دینی کذابین و متصنعین است که در عصر ائمه علیهم السلام بودند و مردم را از رجوع به ایشان باز می‌داشتند، مانند حسن بصری و سفیان ثوری.

وی از جمله ریاست‌هایی را که منقسم به حق و باطل می‌شود، ارتکاب فتوا، تدریس و وعظ را دانسته و می‌گوید: کسی که اهلیت این امور را داشته و به آنچه می‌گوید و فتوا می‌دهد

عالم بوده و تابع کتاب و سنت باشد و غرض او هدایت مردم و تعلیم مسائل دینی ایشان باشد، ریاست او ریاست حق محسوب می‌شود، و چه بسا محتمل است ارتکاب این امور واجب باشد به وجوب عینی یا به وجوب کفایی؛ اما کسی که اهلیت آن را ندارد و آیات قرآن و اخبار را بدون این که معانی آنها را بداند به رأی خود تفسیر کند و برای مردم به غیر علم فتوا دهد، این شخص از زمره کسانی خواهد بود که خداوند درباره آنها فرموده است: «قل هل ننبئکم بالأخسرین أعمالاً الذین ضلّ سعیمهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا».<sup>۷</sup> همچنین است کسی که اهلیت این امور را از جهت علم دارا باشد، لیکن انسانی مرائی و متصنّع و خودنما بوده و کلام را از موضع خود تحریف کند و برخلاف علم خود برای مردم فتوا دهد و یا غرض او تنها کسب شهرت و جلب دل‌های مردم یا تحصیل مال و منصب باشد او نیز از هلاکت شوندگان خواهد بود.

مجلسی امامت جمعه و جماعت را هم از جمله ریاسات بر می‌شمارد و اظهار می‌دارد: متصدی این مقام نیز اگر اهلیت آن را داشته و نیتش صحیح باشد از ریاسات حقه محسوب می‌گردد و گر نه او نیز از اهل فساد خواهد بود.

وی در پایان، معیار تشخیص ریاست حق و باطل را این گونه بیان می‌کند: ریاست اگر به جهت شرعی و غرض صحیح باشد، این ریاست ممدوح است و اگر ریاست بر غیرجهت شرعی بوده و یا همراه با اغراض فاسد باشد ریاست مذموم خواهد بود. بدین ترتیب اخباری که از ریاست‌طلبی منع کرد. بر یکی از این وجوه باطل که ذکر شد حمل می‌شود و یا بر موردی حمل می‌شود که مقصود شخص، نفس ریاست و سلطه طلبی بر مردم باشد.<sup>۸</sup>

بنابراین هرگاه تصدی ریاست معنوی و دینی مردم برای فقیهان با شرایطی که در عبارات فوق ذکر شد، امری جایز و حتی واجب باشد، به دست گرفتن حکومت و ریاست بر امور دنیوی مردم با هدف صحیح توسط فقها - که در مرتبه نازل تر از ریاست معنوی قرار دارد - با هدف صحیح، به طریق اولی جایز و چه بسا واجب خواهد بود.

مؤید این استنتاج از کلام ایشان، مطلبی است که وی در ردّ عزلت‌گزینی و انزواگرایی فقها اظهار کرده است: هرگاه عالمان و فقیهان عزلت اختیار کنند، عزلت ایشان سبب گمراهی و حیرت و نیز استیلائی شیاطین جن و انس بر مردم خواهد شد. او عزلت‌نامه را به گونه‌ای که موجب ترک امور واجب از قبیل تعلیم و تعلم، امر به معروف و نهی از منکر - که مصداق کامل آن در امور حکومتی و به دست حاکم تحقق می‌یابد - شود جایز و روا نمی‌داند؛ در مقابل، معاشرت و حضور عالمان و فقیهان در اجتماع را که دارای منافع و فوایدی از قبیل تعلیم و تعلم، احیای شعائر دین و امر به معروف و نهی از منکر باشد بر عزلت ترجیح می‌دهد.<sup>۹</sup>

سوی دیگر، کسب ریاست دنیوی توسط فقها به منظور هدایت مردم، و اجرای اوامر خداوند و نیز اقامه امر به معروف و نهی از منکر، مشمول عناوین ریاست مذموم، مانند ریاست ظالمانه و ریاست به قصد استیلا بر مردم و نیز ریاستی که صاحب آن استحقاق و صلاحیت آن را نداشته باشد و یا ریاستی که بالذات مطلوب و مراد انسان باشد نمی‌باشد.<sup>۱۰</sup> به اعتقاد مجلسی، در زمان استیلا دولت باطل، توسل به اهل باطل برای دست یابی به ریاست (حکومت) در صورتی که شخص مأذون از جانب امام حق باشد، خواه به اذن خاص یا به اذن عام - که مختص فقها در عصر غیبت است - محذوری نخواهد داشت، گر چه مجلسی تحقق این امر را نادر می‌داند.<sup>۱۱</sup>

### شوون ولایت فقیه

علامه مجلسی برای ولی فقیه در عصر غیبت شوون و وظایفی را بر می‌شمرد که از این قرار است:

#### ۱. افتا در مسائل شرعی

همان طوری که قبلاً اشاره شد، مجلسی بر اساس روایات متواتر، وظیفه اصلی فقیهان و مجتهدان و محدثان امامیه را حفظ شریعت از تحریف و بدعت و بیان احکام برای مردم و وظیفه مردم را رجوع به ایشان و تقلید از آنها می‌داند.

مجلسی در بحث امامت حق الیقین درباره وظیفه دینی مردم در اخذ احکام شریعت در عصر غیبت، مرجعیت مجتهدان و فقیهان و محدثان را برای ایشان اثبات کرده و می‌نویسد:

ائممه علیهم‌السلام فقها و راویان اخبار خود را هادی دین مردم گردانیده و مردم را امر به رجوع به ایشان در مسائل دینی فرموده‌اند؛ پس در غیبت ایشان، چندان حیرتی برای شیعیان نخواهد بود... چنانچه فرمان‌ها و توقیعات از حضرت صاحب (عج) به شیعیان رسید که در ایام غیبت ما رجوع کنید به راویان احادیث ما، که ایشان حجّت منند بر شما و من حجّت خدایم بر همه یا بر ایشان.<sup>۱۲</sup>

وی در کتاب عین الحیوة نیز به مرجعیت عالمان دینی در عصر غیبت اشاره کرده، و وظیفه جمعی را که فاقد مرتبه اجتهاد در امور دینی هستند «رجوع به راویان اخبار ائمه معصومین علیهم‌السلام که علوم ایشان را می‌دانند و تابع دنیای باطل نیستند» می‌داند و در اثبات این معنا به مقبوله عمر بن حنظله (من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حالنا و حرامنا...) و توقیع امام زمان (عج) به اسحاق بن یعقوب (فأما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلى

رواة أحاديثنا...) استناد می‌کند.<sup>۱۳</sup>

همچنین مجلسی اخذ احکام خدا را از عالمی که از معصوم روایت می‌کند یا کلام معصوم را برای کسانی (عامه مردم) که صلاحیت فهم کلام معصوم را بدون تلقین عالمان دینی ندارند تفسیر می‌کند، به منزلهٔ اخذ از معصوم می‌داند و بر مردم نیز واجب می‌داند که در شناخت احکام خداوند متعال به ایشان رجوع کنند.<sup>۱۴</sup> در جای دیگر عالم حقیقی (فقها) را والی و قیّم دین معرفی می‌کند.<sup>۱۵</sup>

نتیجه آن که در عصر غیبت فقیهان متولی امر افتا، بیان احکام و هدایت مردم هستند و این امر از وظایف اختصاصی ایشان به شمار می‌آید.

## ۲. قضاوت

قضاوت که از آن در لسان روایات به «حکومت» و از قاضی به عنوان «حاکم» نیز تعبیر می‌شود، منصبی است که اختصاص به مجتهدان و فقهای امامیه دارد، و مستفاد از مقبولهٔ عمر بن حنظله و قدر متیقن از دلالت آن است. همان طور که گذشت، مجلسی به دلالت و ظهور مقبوله عمر بن حنظله در اثبات منصب قضاوت برای مجتهد و نصب وی به عنوان حاکم به معنای قاضی از طرف امام تصریح کرده است.

در این حدیث، امام صادق علیه السلام شیعیان را از رجوع به حاکم جور در مرافعات و منازعات نهی فرموده و مراجعه به حاکم جور را به منزلهٔ تحاکم و ترافع به طاغوت معرفی کرده است. علامه مجلسی در شرح این جمله از مقبوله عمر بن حنظله «من تحاکم إلیهم فی حقّ أو باطل فإنّما تحاکم إلی الطاغوت»،<sup>۱۶</sup> بعد از نقل معنای لغوی و اصطلاحی «طاغوت» می‌گوید: مراد از طاغوت در این جا کسی است که به باطل حکم کند و منصب حکم و قضاوت را تصدی نماید و حال آن که اهلیت حکم و قضاوت را دارا نیست. او در وجه تسمیهٔ حاکم جور به طاغوت بعد از ذکر احتمالات سه‌گانه اظهار می‌دارد: آیه «بریدون أن یتحاکموا إلی الطاغوت» به تأیید مقبوله عمر بن حنظله دلالت بر عدم جواز (حرمت) ترافع به حکام جور می‌کند.

وی سپس دیدگاه کسانی را مطرح می‌کند که معتقدند برای گرفتن حقوق معلوم الثبوت، در صورت اضطرار و عدم امکان ترافع به فقیه عادل و نیز عدم امکان استمداد از حکام جور در اجرای حکم فقیه عادل توسل به حکام جور جایز است. طرفداران این دیدگاه، نظریه خود را با استناد به آیه «بریدون أن یتحاکموا إلی الطاغوت» تأیید می‌کنند، زیرا بنا به گفتهٔ ایشان، ترافع به حاکم جور در صورت اضطرار، ترافع از روی اراده و اختیار نیست؛ بنابراین «مسأله مورد بحث موضوعاً از مدلول آیه خارج است»؛ لیکن مجلسی در این قول مناقشه کرده و با بیان این که



این مسأله «قویة الاشکال» است، آن را مورد خدشه قرار می‌دهد.<sup>۱۷</sup> به هر تقدیر، مجلسی در صورت رجوع به حاکم جور، تفصیلی را ذکر کرده است که در این جا نقل می‌کنیم. وی می‌گوید: اگر رجوع به حاکم جور، در اعیان و منافع اعیان با علم مدعی «براین که مال، مال اوست» بوده باشد و حاکم جور «نیز به نفع مدعی» حکم کند، نظر مشهور بر این است که اخذ آن مال به سبب حکم حاکم جائز حرام است، ولی مأخوذ حرام نیست؛ بنابراین مدعی می‌تواند در مالی که به حکم حاکم جائز اخذ کرده تصرف کند. او در توضیح حرمت اخذ و مأخوذ چنین می‌گوید: مراد از حرمت اخذ آن است که ازاله ید مدعی علیه و استقرار ید مدعی بر آن مال جایز نیست و مقصود از حرمت مأخوذ این است که علاوه بر حرمت اخذ، تصرف در آن مال نیز جایز نیست، و اگر چنانچه حق مدعی معلوم الثبوت نباشد، و به سبب حکم حاکم جائز ثابت شده باشد و یا این که مظنون الحقیقه یا مشکوک الحقیقه و یا دین بوده باشد، در تمام این صورت‌ها، استحقاق در عین و تعین در دین به سبب حکم طاغوت، موجب جواز تصرف نمی‌گردد «و در تمام این حالات، علاوه بر حرمت اخذ، تصرف در مأخوذ نیز حرام است».<sup>۱۸</sup>

### ۳. ولایت بر سهمین (خمس و زکات)

علامه مجلسی در بحث از متولی خمس در عصر غیبت و این که چه کسی باید آن را دریافت کند و به موارد مصرف آن برساند، در رساله «خمس و زکات» چنین فتوا می‌دهد: در زمان غیبت احوط «وجوبی» آن است که حصه سادات «از خمس» را به عالم عادل اثنا عشری بدهند که به سادات برساند به قدر احتیاج ایشان. درباره سهم امام زمان (عج) در زمان غیبت با اشاره به اختلافی بودن مسأله، فتوای مشهور را اختیار می‌کند و می‌نویسد: مشهور آن است که باید به عالم عادل داد که بر سبیل تتمه به نیابت آن حضرت به سادات برساند.

وی نظر کسانی را که معتقدند در زمان غیبت، ائمه علیهم‌السلام سهم خودشان را بر شیعیان حلال کرده‌اند بی‌وجه می‌داند و اظهار می‌دارد:

از حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام روایت صریحی نرسیده است که «خمس» را بر شیعیان حلال کرده باشد، بلکه خلافش ظاهر است.<sup>۱۹</sup>

مرحوم مجلسی در اثبات این که خمس باید به دست مجتهد عادل برسد و موارد مصرف آن را نیز باید مجتهد تعیین کند می‌نویسد:

در زمان غیبت صغرا که هفتاد سال و کسری بود (۷۴ سال) نایبان آن حضرت یعنی عثمان

عمری و پسرش محمد، و حسین بن روح و علی بن محمد سمري - رضی الله عنهم - حصه آن حضرت را بلکه جمیع خمس را از شیعیان می‌گرفتند و به فرموده آن حضرت به مردم می‌دادند.

مجلسی در زمان غیبت کبرا مجتهدان را نایب عام آن حضرت می‌داند و تحویل خمس به ایشان را لازم دانسته و در این باره می‌گوید:

و ظاهر آن است که در این زمان (غیبت کبرا) نیز نایب عام آن حضرت، که علمای ربانی و محدثان و حاملان علوم ایشانند خمس را باید بگیرند و به سادات که عیال آن حضرتند برسانند.<sup>۲۰</sup>

وی با بیان این مطلب که حلیت خمس برای شیعیان مربوط به زمان تقیه از خلفای جور معاصر ائمه علیهم‌السلام بوده است، نظریه کسانی را که قائل به شمول و عموم حلیت خمس بر شیعیان حتی در زمان غیبت هستند مردود می‌داند.<sup>۲۱</sup> وی درباره مجموع سهمین معتقد است اگر صاحب مال از نزد خود بدون مراجعه به «عالم محدث عادل» خمس را در موارد آن صرف کند بریء الذمه نخواهد شد.<sup>۲۲</sup>

ایشان در رساله «مسائل ایادی سباء» در پاسخ به این سؤال که آیا می‌توان بدون اجازه فقیه سهم امام و سادات را به مستحقین آن داده می‌نویسد: «البته به تجویز عالم به اخبار اهل‌البیت علیهم‌السلام بدهند» و در پاسخ از سؤال مشابه می‌گوید:

حصه امام را البته به تجویز فقیه بدهند و فقیه در تقسیم «آن» آنچه را مصلحت داند به عمل آورد.<sup>۲۳</sup>

مجلسی به نیابت فقیه محدث عادل از ائمه معصومین علیهم‌السلام در صرف خمس و اموال به جا مانده از کسی که وارث ندارد (میراث من لا وارث له) و غیر این دو مورد از اموال امام مانند فیء و انفال، تصریح دارد.

او در شرح حدیث امام صادق علیه‌السلام «میاسیر شیعتنا أماناؤنا علی محاو یجهم» سه احتمال ذکر کرده که احتمال سوم چنین است: در زمان تقیه و غیبت، بر شیعیان غنی و ثروتمند واجب است که خمس و سایر اموال امام را از فیء و انفال که در دستشان است و رساندن آن به ائمه علیهم‌السلام ممکن نیست «به دست فقرا برسانند»؛ بنابراین ثروتمندان شیعه در رساندن اموال امام به فقرا، امین ائمه هستند. علامه مجلسی در خاتمه این احتمال افزوده است احوط آن است که خمس و سایر اموال امام را به فقیه محدث عادل برسانند تا او در موارد مصرف آن به نیابت از ائمه معصومین علیهم‌السلام صرف کند.<sup>۲۴</sup>

مجلسی در مورد زکات «فطره» نیز معتقد است. تحویل آن به مجتهد مستحب است تا

این که مجتهد زکات را در مصارف آن مصرف کند.<sup>۲۵</sup> وی در کتاب *مرآت العقول* بر مفاد این فتاوا تأکید کرده است.<sup>۲۶</sup>

با توجه به مطالب پیش گفته روشن شد که از نظرگاه مجلسی، ولایت فقیهان بر اموال عمومی، از قبیل فیء و انفال، زکات، خمس و میراث «من لا وارث له» امری ثابت است و با عنایت به این نکته که دایره انفال و سهم آن در بیت المال بسیار گسترده است؛ از این رو فقیه از قدرت اقتصادی وسیعی برخوردار خواهد بود.

#### ۴. تصدی امور حسبیّه

قبل از پرداختن به دیدگاه علامه مجلسی درباره امور حسبیّه، لازم است تعریفی از مفهوم «حسبه» و «امور حسبیّه» ارائه گردد. طریحی در *مجمع البحرین* در تعریف واژه «حسبه» می‌گوید: «والحسبه الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر و اختلف في وجوبها عیناً أو کفایة»<sup>۲۷</sup> و در تفسیر امور حسبیّه گفته شده است:

امور حسبیّه اموری است که انجام آن را شارع مقدس حتماً خواستار است و اجازه اهمال در آن را هرگز نمی‌دهد، و نمی‌توان آن را رها ساخت تا بر زمین بماند.<sup>۲۸</sup>

به تعبیر دیگر، امور حسبیّه در موردی اطلاق می‌شود که به پاداشتن آن امر، واجب (کفایی) شرعی است و رها ساختن و تعطیل آن از نظر شرع جایز نیست. در بیان مصادیق امور حسبیّه به اموری مانند ایجاد نظم در جامعه، حفاظت از مصالح عامه امت، و به بیان دیگر، رسیدگی و سرپرستی و ضمانت اجرایی احکام انتظامی اسلام مانند قضا می‌توان اشاره کرد.

باید توجه داشت که اهمیت مسأله حسبه در آن است که در متون فقهی شیعه به عنوان مدرک و مستند فتاوای فقهی در خصوص مصالح عامه و نیز بیان وظایف حکومتی فقیهان مورد استناد قرار می‌گیرد؛ از این رو برخی از فقهای شیعه که اثبات ولایت مطلقه فقیه در امور و مصالح عامه (مسائل حکومتی) را از طریق ادله شرعی مشکل می‌دانند، با استناد به حق تصدی فقها بر امور حسبیّه، ولایت و حکومت فقیه را به عنوان یک وظیفه و تکلیف شرعی برای فقهای جامع الشرایط در عصر غیبت اثبات کرده‌اند.<sup>۲۹</sup>

علامه مجلسی از فقهای است که تصدی حکام شرع یعنی فقهای جامع الشرایط بر امور حسبیّه در نزد او مسلم و ثابت بوده است. مطلب ذیل از باب نمونه می‌تواند بیانگر دیدگاه ایشان در این باره باشد.

وی در رساله «مسائل ایادی سباء» - مجموعه پاسخ‌های او به سؤالات فقهی مقلدان

- در جواب از این پرسش که اگر دسترسی به حاکم شرع ممکن نباشد، آیا مؤمنان عدول می‌توانند اموال یتیم و غایب را ضبط و حفظ کنند، می‌نویسد:

اگر جماعتی باشند که دیانت ایشان معلوم باشد (مراد عدول مؤمنان است) ظاهراً توانند حفظ آن کرد.<sup>۳۰</sup>

همان طور که معلوم است او در این سؤال و جواب تصدی و ولایت حاکم شرع یعنی «فقیه» بر حفظ اموال غُیْب و قُصْر را مفروض تلقی کرده است؛ از طرف دیگر، باید توجه داشت که او حق تصدی فقیه بر امور حسبیّه را مختص و منحصر به این دو مورد نمی‌داند، بلکه ذکر این دو مورد از باب مثال است؛ بنابر این عدم تفصیل وی در این مسأله مؤید این معناست که از دیدگاه علامه مجلسی تصدی امور حسبیّه که امور حکومتی از جمله مهم‌ترین آن است، جزء وظایف شرعی فقیهان جامع شرایط در عصر غیبت به شمار می‌آید.

#### امر به معروف و نهی از منکر

همان طور که اشاره شد، طریحی در مجمع البحرین «حسبه» را به امر به معروف و نهی از منکر تعریف و تفسیر کرده است. آنچه از این تعریف به دست می‌آید، این است که قدر متیقن از امور حسبیّه، مسأله امر به معروف و نهی از منکر است که یک واجب همگانی است و وجوبش گاهی عینی و زمانی هم کفایی است.

نکته مهم در مسأله امر به معروف و نهی از منکر این است که مفهوم و عنوان معروف و منکر دارای چنان ویژگی است که می‌تواند بسیاری از مسائل سیاسی و حکومتی در آن گنجانده شود، به گونه‌ای که تشکیل حکومت اسلامی به دست فقیه عادل را می‌توان از مقدمات اجرای این دو فریضه اساسی به حساب آورد؛ بنابراین آنچه از این واجب اساسی علاوه بر سایر موارد، مشخصاً متوجه فقها می‌شود، امر به معروف و نهی از منکر در سطح کلان جامعه و در مسائل مهم سیاسی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است، از قبیل مبارزه با تحریفات و بدعت‌ها و بدعت‌گذاران، دفاع از حریم عقاید دینی و مذهبی و ارشاد و هدایت حاکمان سیاسی که از عهده غیر فقها بر نمی‌آید. از نمونه‌های بارز آن در عهد صفوی معاشرت و همکاری فقهای بزرگ شیعه با پادشاهان این سلسله است که دلیل عمده ایشان در تعامل با شاهان صفوی، لزوم هدایت و ارشاد سلاطین، ترویج معروف در جامعه و پیشگیری و رفع منکر از اجتماع مسلمان، و به بیان دیگر، اقامه و احیای این دو فریضه مهم الهی بوده است. علامه مجلسی یکی از دلایل جواز قرب به پادشاهان را، ارشاد و هدایت آنها معرفی کرده است.

همچنین دفع ظلم از مظلوم و نیز رفع نیازهای مؤمنان از جمله دلایل او در این امر بوده است. از بارزترین موارد عملکرد علامه مجلسی در خصوص «اقامه و احیای امر به معروف و نهی از منکر» در عصر صفوی می‌توان به پذیرش خواسته‌های او توسط شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی در موارد زیر اشاره کرد:

- ۱ - شکستن بت هندوها در اصفهان؛ ۲ - منع شراب‌فروشی در اصفهان و سایر شهرها؛
- ۳ - منع دستجات کبوتر بازی؛ ۴ - توقف و منع جنگ طویف.

### شرایط و صفات حاکم اسلامی

مجلسی مانند سایر متکلمان امامیه، عدالت و علم به خصوصیات احکام را از شرایط مهم امامت و رهبری می‌داند. وی معتقد است:

اگر حاکم مؤید از جانب خدا نباشد، مأمون از حیف و میل نیست و ایضاً حکم موقوف است بر علم به خصوصیات احکام، و ظاهر است که عقل بشری احاطه به جمیع خصوصیات احکام نمی‌تواند نمود؛ پس حاکم باید مؤید به وحی باشد.<sup>۳۱</sup>

از این عبارت مجلسی دو شرط مهم حاکم اسلامی یعنی علم و عدالت به وضوح قابل استفاده است. حال سخن در این است که در عصر غیبت که امام معصوم در جامعه دینی و سیاسی مسلمانان حضور ندارد، آیا از وجود این دو شرط اساسی در حاکم اسلامی چشم‌پوشی شده است که نتیجه قهری آن به قدرت رسیدن کسانی است که فاقد این اوصاف هستند یا این که حکم قطعی عقل در این مورد آن است که علم و عدالت از شرایط لازم و اساسی حاکم است و در هیچ شرایطی قابل اغماض نیست، و چون مرتبه‌اعلای آن که موجب عصمت می‌گردد به دلیل انحصار آن در امام معصوم، در انسان‌های عادی ممکن نبود، مرتبه نازل آن که همان ملکه عدالت و اجتهاد است و در فقهای جامع‌الشرایط در عصر غیبت موجود است باید رعایت گردد؛ از این رو حکومت فقیه جامع‌الشرایط، در عصر غیبت از لوازم قطعی حکم عقل درباره شرایط و صفات حاکم اسلامی است و با وجود فقیه جامع‌الشرایط، کسانی دیگر چه با عنوان «مسلمان ذی شوکت» و یا هر عنوان دیگری حق تصدی مدیریت سیاسی جامعه مسلمانان را ندارند.

ادله عقلی و نقلی که مجلسی در لزوم افضل بودن امام و حاکم اسلامی در علم و سایر اوصاف بر دیگران، اقامه کرده، گر چه در مورد ائمه معصومین علیهم‌السلام است، لیکن اختصاص به زمان حضور ندارد، زیرا بسیاری از دلایل عقلی و نقلی مورد استناد وی مطلق، عام و کلی بوده، و قابل تخصیص به زمان و مکان نیست، بلکه قابل تعمیم به عصر غیبت نیز است. در

این جا به برخی از ادله عقلی و نقلی مورد استناد علامه مجلسی درباره شرایط و صفات حاکم اسلامی می‌پردازیم.

وی در اثبات برتر بودن حاکم بر دیگران در علم و دیگر فضایل انسانی، به بدیهی بودن حکم عقل در قبح تقدیم مفضول بر فاضل و جاهل بر عالم استناد کرده و می‌گوید: «تقدیم مفضول بر فاضل و متعلم بر معلم و تفضیل جاهل بر دانا قبیح است عقلاً».<sup>۳۲</sup>

او در موارد متعدد در بحث امامت، بر قبح تقدیم مفضول بر فاضل و فاضل بر افضل تأکید می‌کند، مانند این مورد که در اثبات فضیلت حضرت علی علیه السلام بر دیگران می‌نویسد: «والعقل الصحیح یمنع تقدیم غیرالأفضل علی الأفضل».<sup>۳۳</sup>

علامه مجلسی از آیات و روایات نیز برای اثبات لزوم افضل بودن امام و حاکم اسلامی استفاده کرده است، از جمله این آیات است: آیه ۳۵ سوره یونس، آیه ۳۶ سوره زمر و آیه ۴۳ سوره نحل.

از آنچه گفته شد، روشن می‌شود که از نظر علامه مجلسی شرایط ریاست دینی و دنیوی در عصر غیبت همانند عصر حضور یکسان است و باید در انتخاب حاکم اسلامی شرایط مذکور رعایت گردد و ادله‌ای که او اقامه نموده در عصر عدم حضور امام معصوم علیه السلام جز بر فقیه عادل جامع شرایط، بر دیگران قابل انطباق نیست. بنابر این علی‌رغم نظر برخی از نویسندگان که در مقام تبیین اندیشه سیاسی مجلسی نظریه «سلطنت مشروعه» را به وی نسبت داده‌اند، می‌توان او را از جمله فقهایی به شمار آورد که در مقام نظر قائل به ولایت فقیه در عصر غیبت بوده است. گرچه از اظهار صریح این معنا در آثار خود بنابر ملاحظات سیاسی، اجتماعی خودداری کرده است.

## پی‌نوشت‌ها

۱. شایان ذکر است که عدم استفاده علامه مجلسی از این حدیث در اثبات ولایت فقیه، دلیل نفی بر آن نیست، زیرا ادله نقلی دیگری نیز در اثبات ریاست دنیوی فقها مورد استناد مجلسی قرار گرفته است که به آنها اشاره خواهیم کرد.

۲. بحارالانوار (بیروت: مؤسسه وفاء، بی تا) ج ۶۹ ص ۱۰۵، حدیث ۳.

۳. مرآت العقول، ج ۴، ص ۳۳۵ - ۳۳۶، ح ۳؛ بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۴۵، ح ۵.

۴. بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۹۹ - ۳۰۰، ح ۷۲.

۵. همان، ج ۹، ص ۱۲۸ - ۱۳۰، ح ۱۵.

۶. یوسف (۱۲) آیه ۵۵.

۷. کهف (۱۸) آیه ۱۰۳ - ۱۰۴.

۸. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۴۵ - ۱۴۷، ح ۱.

۹. مرآت العقول، ج ۱۱، ص ۳۶۷ - ۳۶۹، ح ۱۵.

۱۰. همان، ج ۱۰، ص ۷۵، ح ۳؛ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۵۹ - ۶۰، ح ۲۹.

۱۱. مرآت العقول، ج ۱، ص ۳۲۷ - ۳۲۵، ح ۱.

۱۲. حق‌الیقین (انتشارات رشیدی، چاپ دوم، ۱۳۶۳) ص ۲۴۶.

۱۳. عین‌الحمیوة (انتشارات رشیدی، چاپ دوم، ۱۳۶۳) ص ۱۵۶.

۱۴. بحارالانوار، ج ۲، ص ۸۳، ح ۵.

۱۵. همان، ج ۱، ص ۱۴۵ - ۱۹۳، ح ۴.

۱۶. نساء (۴) آیه ۶۰.

۱۷. مرآت العقول، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۱۰.

۱۸. مرآت العقول، ج ۱، ص ۲۲۱ - ۲۲۲، ح ۱۰.

۱۹. بیست و پنج رساله فارسی (قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۲ ق) ص ۳۵۴ - ۳۵۵.

۲۰. همان، ص ۲۵۵.

۲۱. همان، ص ۳۵۶.

۲۲. همان، ص ۳۵۶.

- 
۲۳. همان، ص ۵۸۳.
۲۴. مرآت العقول، ج ۹، ص ۳۷۱ - ۳۷۲، ح ۲۱.
۲۵. بیست و پنج رساله فارسی، ص ۳۵۰.
۲۶. مرآت العقول، ج ۴، ص ۳۴۸، ح ۳؛ مرآت العقول، ج ۱۶، ص ۴۲۴، ح ۲۲.
۲۷. طریحی، مجمع البحرین (کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۶۳) ج ۲، ص ۴۱.
۲۸. محمد هادی معرفت، ولایت فقیه (قم: مؤسسه التمهید، چاپ دوم، ۱۳۷۷) ص ۵۰.
۲۹. محمد هادی معرفت، پیشین، ص ۵۰ - ۵۲.
۳۰. بیست و پنج رساله فارسی.
۳۱. عین الحیوة، ص ۵۵.
۳۲. همان، ص ۸۵.
۳۳. بحارالانوار، ج ۲۳۸، ص ۲۰.